



پیشینه مکتوب و چند صد ساله برخی روایات مردمی - شفاهی شاهنامه

پدیدآورده (ها) : آیدنلو، سجاد

علوم اجتماعی :: فرهنگ مردم :: بهار 1387 - شماره 24 و 25

از 74 تا 83

آدرس ثابت : <http://www.noormags.ir/view/fa/articlepage/265468>

دانلود شده توسط : مهدی ابراهیمی

تاریخ دانلود : 06/10/1395

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) جهت ارائه مجلات عرضه شده در پایگاه، مجوز لازم را از صاحبان مجلات، دریافت نموده است، بر این اساس همه حقوق مادی برآمده از ورود اطلاعات مقالات، مجلات و تألیفات موجود در پایگاه، متعلق به "مرکز نور" می باشد. بنابر این، هرگونه نشر و عرضه مقالات در قالب نوشتار و تصویر به صورت کاغذی و مانند آن، یا به صورت دیجیتالی که حاصل و بر گرفته از این پایگاه باشد، نیازمند کسب مجوز لازم، از صاحبان مجلات و مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) می باشد و تخلف از آن موجب پیگرد قانونی است. به منظور کسب اطلاعات بیشتر به صفحه [قوانین و مقررات](#) استفاده از پایگاه مجلات تخصصی نور مراجعه فرمائید.



پایگاه مجلات تخصصی نور

پیشینهٔ مکتوب و چند صد سالهٔ برخی روایات مردمی / شفاهی شاهنامه

■ سجاد آیدنلو*

به یاد شادروان دکتر علی رضا شاپور شهبازی،
پژوهشگر کم نظیر تاریخ و فرهنگ ایران باستان



محفل شاهنامه خوانی، جشنوارهٔ توس، مشهد، ۱۳۵۶

در موضوع مهم و بسیار گستردهٔ «مردم و شاهنامه» یا به تعبیری دیگر، وجوه ارتباط فردی و جمعی عموم مردم ایران با شاهنامه معمولاً سه اصطلاح «شاهنامه خوانی»، «نقالی» و «روایات مردمی / شفاهی» بیشتر مطرح و تکرار می‌شود.

* استادیار دانشگاه پیام نور ارومیه

«شاهنامه خوانی» چنان که از نام آن نیز پیداست، برخواندن عین متن منظوم شاهنامه در میان جمع است و «نقالی» بیان شفاهی داستانهای ملی و پهلوانی به نظم و نثر که در کلیات داستانی با شاهنامه و بعضی از منظومه‌های پهلوانی پس از آن هم خوانی دارد اما نقالان در هر بار نقل داستان بنا بر ذوق و تخیل خویش در جزئیات دست می‌برند و به داستان شاخ و برگ می‌دهند و یا این که اساساً در نوشته‌های مورد استفاده آنها روایات حماسی ایران با تغییر و تفاوتی ضبط شده است. این فن هرچند به شیوه شفاهی اجرا می‌شود ولی غالباً روایات آن براساس متن مکتوبی است که در اصطلاح نقالی، طومار نامیده می‌شود.

روایات شفاهی یا مردمی هم داستانهایی درباره شخصیت‌های شاهنامه‌ای و گزارشهایی تغییر یافته و عامه‌پسند از داستانهای حماسه ملی ایران است که در شهرها و روستاها و میان طوایف و اقوام مختلف ایران رایج است و به صورت زبانی و سینه به سینه منتقل می‌شود. این گونه روایات گرچه به دلیل ویژگی شفاهی بودن با طومارهای نقالی و داستان‌پردازی‌های ارتجالی نقالان مشابهاتی دارد، از نظر مفهومی و اصطلاحی دقیقاً با داستانهای نقالی یکی نیست؛ زیرا در مقایسه با نثر / فن نقالی هم جنبه شفاهی و عامیانه بیشتری دارد و هم عمدتاً برای بازگویی در جمع ساخته نشده و در واقع حوزه نقل و روایت آن محدودتر - معمولاً قومی یا منطقه‌ای - است.

سابقه شاهنامه خوانی به قدمت خود شاهنامه است^(۱) و از نقالی هم با وجود این احتمال که پیشینه دیربازی در ایران دارد، از دوره صفویه به بعد استاد مکتوب و اشارات صریح در دست است، اما برخلاف این دو فن، درباره روایات مردمی / شفاهی از شاهنامه به همان دو دلیل مذکور (صبغه شفاهی / عامیانه بیشتر و محدودیت دامنه نقل و رواج آنها یا بومی / محلی بودنشان) قرائن و مآخذ مکتوب بسیار نادری وجود دارد و مشهورترین آنها مجموعه سه جلدی «فردوسی نامه» به کوشش مرحوم استاد سید ابوالقاسم انجری شیرازی است که آن هم متأخر و مربوط به روزگار معاصر است و از گردآوری و تدوین روایات شفاهی / مردمی امروزی فراهم آمده است.^(۲)

از این روی احتمال دارد چنین تصویری پیش آید که داستانهای مردمی / شفاهی شاهنامه یا از برساخته‌های متأخران است و یا اگر دارای سابقه طولانی‌تری باشد به سبب ماهیت شفاهی و حفظ و انتقال سینه به سینه چندان اصیل و معتبر نیست؛ اما در این یادداشت با ذکر نمونه‌هایی نشان خواهیم داد که این گمان احتمالی مردود است و نه تنها بعضی از روایات به اصطلاح شفاهی یا مردمی - غیر از آنهایی که از شاهنامه و منظومه‌های پهلوانی اقتباس شده و دارای منابع معلومی است - پیشینه مکتوب چندصد ساله دارد بلکه اساساً گزارشهای مردم‌پسند و دل‌خواهی از داستانهای شاهنامه مطابق اسناد موجود سنتی حداقل هشتصد ساله است و نمی‌توان آن را از ابداعات یکی دو سده اخیر دانست.

۱- ابن اسفندیار در تاریخ طبرستان (تألیف: ۶۱۳ هـ ق) پس از اشاره کوتاه به داستان رستم و اکوان دیو، نوشته است: «و پسر او سرخاب بطلب او توران و ایران و هند و روم جهان می‌بیمود، عاقبت بزمین رویان بلیکش موضعی است، بهم افتادند و میان ایشان بحکم آنکه یکدیگر را نشناختند مصاف رفت، سرخاب ازو زخم یافت پدر و عید کرد چنانکه در شاهنامه مکتوبست پدر را معلوم شد که پسر اوست تابوتش برگرفت که بزاو برد چون بساری رسید آنجا که قصر طوس بود فرو نهاد تا که حرارت هوا کمتر شود، برگیرد خود اتفاق نیفتاد و می‌گویند گور او آنجاست.»^(۳)

این گزارش با اینکه به طور کلی با روایت فردوسی از داستان رستم و سهراب موافق است و ابن اسفندیار نیز به مکتوب بودن آن در شاهنامه اشاره کرده، ولی در جزئیات با آن تفاوت دارد. در شاهنامه سهراب برای یافتن و دیدن پدر به یک باره از سمنگان به ایران می‌آید ولی سرخاب^(۴) تاریخ طبرستان، در جستجوی رستم اقصای عالم (هند و روم و ایران و توران) را می‌پیماید. رویارویی پدر و پسر در شاهنامه در برابر دژ سپید است که در مرز ایران و توران قرار دارد و در روایت ابن اسفندیار به رویان بلیکش در شمال ایران برده شده است. در شاهنامه رستم پس از کشتن فرزند، تابوت او را به زابلستان می‌برد و در همان جا «یکی دخمه کردش ز سم ستور»، اما در تاریخ طبرستان او مدتی در قصر توس در ساری می‌ماند تا از گرمای هوا کاسته شود و چون این‌گونه نمی‌شود، سهراب را در آنجا (ساری) به خاک می‌سپارد.

به استناد این تفاوتها به ویژه انتقال محل وقوع نبرد رستم و سهراب به ناحیه‌ای در شمال ایران، به احتمال بسیار گزارش ابن اسفندیار بر پایه روایتی شفاهی از داستان شاهنامه در میان مردم طبرستان بوده است و با توجه به زمان تألیف تاریخ طبرستان (۶۱۳ هـ ق) آن را باید از کهن‌ترین روایتهای مردمی / شفاهی شاهنامه شمرد که در عین حال سابقه هشتصد و چند ساله این کار را در سنت عامیانه ایرانی عیان می‌کند.

یکی از ویژگی‌های مکرر روایات مردمی / شفاهی شاهنامه این است که مردمان شهر و ناحیه‌ای که روایتی را بازگوئی می‌کنند، گاهی مکان حوادث آن داستان را نیز به منطقه خود نسبت می‌دهند. در گزارش ابن اسفندیار هم چون محتملاً داستان رستم و سهراب از نقل شفاهی مردم طبرستان گرفته شده، محل آن نیز به رغم نص شاهنامه به این بخش از ایران برده شده است چنان که باز در همین متن و طبق این ویژگی، دریایی که اکوان دیو رستم را بدان می‌افکند، ساحل دریای طبرستان معرفی شده است: «و چون رستم زال دستان را اکوان در دریا افکند بساحل دریای طبرستان که قلمز می‌خوانند.» (ج ۱، صص ۸۱ و ۸۲)

تطبیق اشخاص و داستانهای شاهنامه با خصوصیات جغرافیایی، تاریخی، مذهبی، آیینی و... منطقه پیدایش یا رواج روایات شفاهی / مردمی، گواهی‌های متعددی دارد و یکی از نمونه‌های



محفل شاهنامه خوانی، جشنواره توس، مشهد، ۱۳۵۶

قابل ذکر آن - که باز سند دیگری برای قدمت این گونه داستانها در فرهنگ مردم ایران است - اژدها کشی سام، نیای رستم، است.

در شاهنامه سام، اژدهای زیانکار را در کنار کشف رود می کشد^(۵) اما همین داستان در تاریخ طبرستان و بنابر باورهای مردم آن ناحیه در شهر یاره کوه روی می دهد: «چنان بود که بشهر یاره کوه اژدهایی پدید آمده بود... مردم طبرستان پیش سام شدند و حال عرضه داشتند و سام پیامد اژدها را از دور دیدید.» «ج ۱، ص ۸۹) در شمال شرق ایران نیز اهالی پاژ ظاهراً تا قرن نهم معتقد بودند که سام این اژدها را در دامنه اژدرکوه در نزدیکی پاژ افکنده است.^(۶)

چنان که ملاحظه می شود داستان واحد - و به لحاظ جغرافیای داستانی - مشخص شاهنامه در روایات و معتقدات مردمی دو ناحیه متفاوت از ایران به دو منطقه جداگانه منسوب شده است و این خود نشان دهنده گستره نفوذ شاهنامه در بین عامه مردم ایران و شدت علاقه آنها برای نزدیکی به شاهنامه و سهیم شدن در روایات آن است. در گذشته تاریخی ما، مردم چنان با فردوسی و شاهنامه بودند که خود را در تغییر جزئیات داستانی آن و حتی بر ساختن روایات دیگر درباره شخصیت های آن مختار می دانستند و از این که به زعم آنها بعضی از پلان و شهریاران شاهنامه به نوعی با شهر و ناحیه محل زندگیشان ارتباط دارند و یا شماری از حوادث حماسی شاهنامه در منطقه آنها اتفاق افتاده است، می بالیدند.

درباره گزارش تاریخ طبرستان از داستان رستم و سهراب این نکته را هم باید یادآوری کرد

که تا جایی که نگارنده در روایات شفاهی / مردمی شاهنامه و طومارهای نقالی جستجو کرده، وقوع نبرد رستم و سهراب در «شمال ایران» در هیچ یک از منابع مکتوب نیامده است و به همین جهت این گزارش را افزون بر دیرسال‌ترین روایت شفاهی / مردمی از رستم و سهراب، باید فعلاً از گزارشهای منفرد و منحصر به فرد این داستان هم تلقی کرد.

۲- یکی از چندین روایت چگونگی روین‌تن شدن اسفندیار در سنت داستانی ایران، گزارشی است که در مجموعه روایات مردمی / شفاهی شاهنامه آمده و مطابق آن زرتشت برای نشان دادن معجزه و اثبات پیامبری خویش «دستور داد شاهزاده اسفندیار را به حمام بردند و تمام لباس‌هایش را درآوردند سپس زرتشت پیغمبر ظرف آبی را بالای سر اسفندیار گرفت و در حالی که تکلیف کرد هر دو چشم‌هایش را باز نگهدارد، اورادی زیر لب زمزمه کرد و آب را از بالای سر اسفندیار ریخت به طوری که از موی سر تا پنجه‌های پایش را آب گرفت و چون اسفندیار برخلاف دستور زرتشت پیغمبر چشم‌هایش را هنگام ریختن آب بست، آب در چشم‌های شاهزاده نفوذ نکرد و زرتشت از این کار ناراحت شد.»^(۷)

داستان روین‌تن شدن اسفندیار با آب دعا خوانده زرتشت^(۸) در همه پژوهشهای مربوط به روین‌تنی این پهلوان روایتی عامیانه و شفاهی و طبعاً به طور غیر مستقیم فاقد اهمیت و اصالت دانسته شده است^(۹) و ظاهراً فقط یکی از شاهنامه‌شناسان، این شیوه را - البته بدون اشاره به مأخذ روایی آن - قابل اعتنا تر از روایات دیگر دانسته‌اند.^(۱۰)

در دست‌نویس شاهنامه سیدلو / دایرةالمعارف بزرگ اسلامی که کتابت آن به نظر چند تن از نسخه‌شناسان برجسته مربوط به سده هشتم هجری است،^(۱۱) در داستان رستم و اسفندیار آنجا که سیمرغ روش ساختن تیر از چوب گز را به رستم می‌آموزد، این پنج بیت افزوده شده است:

جز این کر [گز] نیاید بدو کارگر سلاح یلان جهان سربسر
که زردشت خوانده ست بر وی فسون بود پیش او تیغ و زوبین زبون
به افسون یکی تشت پر آب کرد فرو ریخت بر تارکش آب سرد
دلوار دو دیده به هم برنهاد از آن پس کجا چشم را برگشاد
بدو گفت آوخ که در کارزار از این خشم [چشم] گردد بر او کار، زار^(۱۲)

موضوع این پنج بیت الحاقی مشابه روایت شفاهی / مردمی مذکور است و در هر دو: (۱) زرتشت به دست خود بر سر و پیکر اسفندیار آب می‌ریزد. (۲) آب، افسون کرده و دعا خوانده شده است. (۳) اسفندیار هنگام ریختن آب بر سرش چشمانش را می‌بندد. (۴) زرتشت از چشم بستن اسفندیار آزرده و اندوهگین می‌شود چون با این کار دیدگان پهلوان آسیب‌پذیر می‌ماند. (۵) آب مخصوص، بدن اسفندیار را زخم‌ناپذیر می‌کند.

این بیتها به نوشته دکتر خالقی مطلق به نسخه تویقاپوسرای (۹۰۳ هـ ق) هم الحاق شده

است (۱۳) و نشان می‌دهد که رویین تنی اسفندیار با آبی که زرتشت به دعا و افسون بر او می‌ریزد حتی اگر در اصل شفاهی و مردمی هم بوده باشد، متاخر و غیر اصیل به معنایی که از اصطلاح «شفاهی» و «عامیانه» در تحقیقات ادبی اراده می‌شود، نیست.

اگر فرض کنیم که این پنج بیت را خود کاتب نسخه سعدلو با استفاده از روایت رایج در روزگار خویش سروده و بر دست‌نویس افزوده باشد، موضوع رویین تن شدن اسفندیار با آب قدمتی حداقل ششصد ساله می‌یابد، ضمن اینکه این احتمال هم با قاطعیت منتفی نیست که شاید ابیات از مادر نسخه مورد استفاده او گرفته شده باشد و در این صورت باز بر سابقه مکتوب روایت افزوده می‌شود. در هر حال روایت مورد بحث در عین الحاقی بودن به سخن فردوسی، داستان «اصیلی» است (۱۴) و نباید بدان بی‌توجه بود.

۳- در چرخه اخبار فرامرز، پسر رستم، در سندهای حماسی - پهلوانی ایران روایتهای متعدد و متنوعی درباره مادر این پهلوان وجود دارد (۱۵) که یکی از آنها داستانی است که استاد انجوی شیرازی به نقل از هفت نفر ثبت کرده‌اند و طبق آن تهمنه پس از کشته شدن سهراب برای کین خواهی از رستم به سیستان می‌رود ولی در آنجا با میانجی‌گری زال از انتقام منصرف می‌شود و با همسرش مصالحه می‌کند و پس از مدتی فرامرز را که سخت شبیه سهراب است، می‌زاید. (۱۶) معرفی تهمنه به عنوان مادر فرامرز و زادن او پس از داستان رستم و سهراب، در طومار جامع نقالان معروف به هفت لشکر - که تاریخ تحریر نسخه آن ۱۲۹۲ ه. ق است - رستم و سهراب به روایت روان‌شاد مرشد عباس زیریری و مجموعه رستم نامه منشور هم تکرار شده (۱۷) و در تاریخ دلگشا نیز که برگزیده‌ای از شاهنامه به نثر است و در سال ۱۰۶۳ ه. ق به کوشش توکل بیک تدوین شده است، صورت منظومی از روایت شفاهی منقول در فردوسی نامه دیده می‌شود که دو بیت مربوط به تولد فرامرز چنین است:

یکی پور داد [ظاهراً: زاد] آنگهی دخت شاه که دیدار او آرزو کرد ماه
بیاورد نزدیک رستم چو باد فرامرز زان نام رستم نهاد (۱۸)

در یکی از طومارهای نقالی روایت زادن فرامرز از تهمنه نادرست تلقی شده و آمده است: «اینکه مادرش تهمنه بوده... اصلاً قابل قبول نیست چون زنی با از دست دادن چنان جوانی، قاتل او را به شوهری قبول نمی‌کند و ضمناً تهمنه بعد از مرگ سهراب بیش از یکسال زنده نماند.» (۱۹) اما این داستان بی‌پایه و بر ساخته نقالان نیست و در حدود جستجوهای نگارنده ظاهراً نخستین بار در تاریخ گزیده حمدالله مستوفی (تألیف: ۷۳۰ ه. ق) و همچون روایت مردمی و طومارهای نقالی پس از کشته شدن سهراب، نقل شده است: «مادرش به کین خواستن آمد رستم او را خوشدل کرد و از او فرامرز بزاد.» (۲۰)

عین همین جملات در کتب التواریخ یحیی بن عبداللطیف قزوینی (تألیف: ۹۴۸ ه. ق) هم

باز نوشته شده است و بر همین اساس (خصوصاً متن کهن‌تر حمدالله مستوفی) حتی اگر روایت مردمی / شفاهی باشد، قدیمی و دست کم متعلق به ششصد و پنجاه سال پیش است. به احتمال بسیار با بررسی‌های بیشتر، اسناد و قراین دیگری برای پیشینه دیرین و مکتوب روایات شفاهی / مردمی شاهنامه یافته می‌شود ولی به هر حال با توجه به شواهد ارائه شده در این گفتار هم می‌توان این نظر را پذیرفت که شماری از گزارشهای مردمی و نقلی شاهنامه اصیل و معتبر است و باید از آنها برای تحلیل دقیق‌تر و گاه توضیح برخی از بن مایه‌ها، مضامین، آیینها و الگوهای داستانی شاهنامه و سنت حماسی - اساطیری ایران بهره گرفت. (۲۱)

جالب است که غیر از اشخاص و داستانهای شاهنامه، روایات شفاهی / مردمی مربوط به خود فردوسی هم بعضاً سابقه دیرسالی دارد و می‌توان قراین، مشابهات و سرچشمه‌های احتمالی آن را در منابع متقدم یافت. برای نمونه عطار در مصیبت نامه ضمن ستایش طبع شاعری خویش می‌گوید:

آب هر معنی چنانم روشن است کانچه خواهم جمله در دست من است
می‌نباید شدد بحمدالله به زور همچو فردوسی زبیتی در تنور (۲۲)

در بیت دوم، موضوع «در تنور رفتن فردوسی برای یک بیت» همان گونه که برخی از محققان هم خاطر نشان کرده‌اند (۲۳)، در منابع مکتوب دیده نمی‌شود و روشن نیست و شاید یکی از روایات شفاهی / عامیانه رایج در نیشابور عصر عطار بوده است که به صورت اشاره‌وار در شعر او بازتاب یافته و گزارش مفصل آن یا نوشته نشده و یا این که فعلاً یافته نشده است. اگر این حدس، درست و بیت مبهم عطار مستند بر روایتی شفاهی بوده باشد، داستانهای مردم ساخته درباره احوال فردوسی از هشتصد سال پیش متداول بوده است.

نمونه دیگر یکی از روایات مجموعه فردوسی نامه است که براساس آن فردوسی در میانه‌های شاهنامه‌سرایی از کار دست می‌کشد و چون نمی‌تواند او را با ترساندن و تهدید به ادامه کار وادارند، به پیشنهاد وزیر شاه وی را با مردی نادان هم زندان می‌کنند و فردوسی پس از این که از کارهای بیهوده و یاهوگویی آن مرد به ستوه می‌آید «فریاد زد بابا بیاید مرا از همتشینی این احمق نجات دهید هر کاری که بخواهید می‌کنم، آمدند او را از زندان بیرون آوردند و او هم شاهنامه را تمام کرد.» (۲۴)

مشابه این روایت در آثارالبلاد قزوینی (تألیف سده هفتم) درباره سر باز زدن خاقانی از پذیرش منصب وزارت آمده است و دور نیست که الگوی احتمالی داستان شفاهی مربوط به فردوسی نیز همین روایت قدیمی باشد: «گویند که پادشاه شروان او [خاقانی] را تکلیف وزارت نمود، قبول نکرد. پادشاه او را محبوس نمود و مدتی در حبس ماند. پادشاه، دو نفر از روستاییان را در محبس با او هم صحبت نمود. حکیم از حماقت ایشان و هم نفسی ایشان

دلتنگ شده و به پادشاه اعلام نمود که به هر خدمت فرمایی مطیعم ولیکن مصاحبت این اشخاص را صابر و قادر نیستم. پس شروانشاه او را بیرون آورده وزیر نمود.» (۲۵)

در پایان یادآوری این نکته مهم - و البته بدیهی برای اهل فن - ضروری است که یافتن و نشان دادن پشتوانه‌های مکتوب چند صد ساله برای بعضی از روایتهای شفاهی و نقالی هرگز به معنای نفی ارزش و اهمیت داستانهای دیگر - که چنین مستنداتی ندارند - نیست (۲۶) زیرا احتمالاً خود این روایات کتبی نیز مدتها به شکل زبانی و سینه به سینه رایج بوده‌اند و در زمانی خاص به دلایل مختلف، بخت کتابت و ورود به آثار رسمی ادبی (مثلاً دست‌نویسهای شاهنامه) و تاریخی را یافته‌اند. تنها مزیت این گونه روایات مردمی بر سایر داستانهای شفاهی این است که اصالت و قدمت آنها از راه اسناد مکتوب تأیید می‌شود و محقق ادب حماسی ایران با اطمینان کامل می‌تواند آنها را مبنای پژوهشها و نتیجه‌گیری‌های خود قرار دهد در حالی که در ارجاع به آن دسته دیگر (روایتهای شفاهی / مردمی بدون پیشینه مکتوب) همواره با احتمال و ایراد تأخر، برساختگی و عامیانه بودن روبروست.

یادداشت‌ها

۱- به تصریح فردوسی در دیباجه شاهنامه، پس از تدوین شاهنامه مشهور ابومنصوری آن را در جمع می‌خوانده‌اند:

چون از دفتر این داستان‌ها بسی
همی خواند خواننده بر هر کسی
جهان دل نهاده برین داستان
همان بخردان نیز و هم راستان

(خالقی / ۱۳۱ / ۱۲۶، ۱۲۷)

بعد از نظم شاهنامه فردوسی هم «شاهنامه خوانی» به خواندن این اثر منحصر شد و شواهد متعددی برای رواج آن در ادوار گوناگون تاریخ ایران وجود دارد. در این باره، ر.ک: لسان، حسین: «شاهنامه خوانی»، مجموعه سخنرانی‌های ششمین کنگره تحقیقات ایرانی، انتشارات دانشگاه آذربایادگان ۱۳۵۷، ج ۳، صص ۴۴۰-۴۶۰.

۲- درباره نقالی و تاریخچه آن برای نمونه، ر.ک: دوستخواه، جلیل: «شاهنامه نقالان: دگردیسه‌یی از حماسه ایران یا ساختاری جداگانه؟»، حماسه ایران یادمانی از فراسوی هزاره‌ها، نشر آگه ۱۳۸۰، صص ۱۵۱-۱۶۵؛ محبوب، محمد جعفر: «تحول نقالی و قصه‌خوانی، تربیت قصه‌خوانان و طومارهای نقالی»، ادبیات عامیانه ایران، به کوشش دکتر حسن ذوالفقاری، نشر چشمه ۱۳۸۲، ج ۲، صص ۱۰۷۹-۱۱۱۳؛ هفت لشکر (طومار جامع نقالان)، تصحیح مهران افشاری - مهدی مداینی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی ۱۳۷۷، صص بیست و یک - سی مقدمه

۳- غیر از فردوسی نامه مجموعه هایی مانند: شاهنامه کردی، شاهنامه لکی و... را نیز که پرداخته‌های مردمی و محلی از روایات پهلوانی ایران است و بعدها به صورت مکتوب درآمده، می‌توان از آثار کتبی روایات شفاهی / مردمی شاهنامه محسوب کرد. از کهن‌ترین آگاهی‌های موجود درباره تدوین مکتوب روایت‌های مردمی، شاهنامه‌ای است که به فرمان شاه رستم عباسی، اتابک لر کوچک (۷۸۳-۹۳۰ ه.ق) به زبان لکی و وزن هجایی در لرستان و احتمالاً بر پایه داستانهای بومی / شفاهی مردمان این منطقه از شاهنامه، سروده شده بود. در این باره، ر.ک: شاهنامه لکی، به اهتمام حمید ایزدپناه، انتشارات اساطیر ۱۳۸۴، ص ۷.

۴- ابن اسفندیار کاتب، بهالدین محمدبن حسن: تاریخ طبرستان، به تصحیح عباس اقبال، کلاله خاور، بی‌تا، ج ۱، ص ۸۲.

۵- صورت «سرخاب» برای نام پسر رستم جز از تاریخ طبرستان در برخی دست‌نویسهای شاهنامه و نزهت نامه علایی نیز به کار رفته است. در این باره، ر.ک: خالقی مطلق، جلال: «یکی داستان است پر آب چشم»، گل رنجهای کهن، به کوشش علی دهباشی، نشر مرکز ۱۳۷۲، ص ۹۶.

۶- ر.ک: شاهنامه فردوسی، به کوشش جلال خالقی مطلق، انتشارات روزبهان ۱۳۶۸، دفتر یکم / ۲۳۲ / ۹۹۸.

۷- در این باره، ر.ک: سیدی، مهدی: «مکانهای تاریخی - فرهنگی توس»، کتاب پاژ، شماره ۱۳ و ۱۴، ۱۳۷۳، ص ۸۴.

۸- ر.ک: انجوی شیرازی، سیدابوالقاسم: فردوسی‌نامه، انتشارات علمی، چاپ سوم ۱۳۶۹، ج ۲، ص ۷.

۹- در روایات مردمی دو داستان دیگر نیز درباره رویتن شدن اسفندیار با آب چشمه و حوض طلسم شده آمده است که البته در هیچ یک، زرتشت نقشی ندارد. برای این داستانها، ر.ک: فردوسی‌نامه، ج ۱، صص ۲۰۵ و ۲۰۶.

۱۰- از جمله، ر.ک: امید سالار، محمود: «راز رویتن تنی اسفندیار»، جستارهای شاهنامه‌شناسی و مباحث ادبی، بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار ۱۳۸۱، ص ۸۳؛ خالقی مطلق، جلال: «بیربیا» (رویتن تنی و گونه‌های آن)، گل رنجهای کهن، همان، ص ۲۸۵؛ ظاهری عبدوند، آمنه: اسفندیار و رویتن تنی، انتشارات مهزیار، اهواز ۱۳۷۶، ص ۸۳.

۱۱- ر.ک: قریب، مهدی: «مقدمه‌ای بر شاهنامه فردوسی»، بازخوانی شاهنامه، انتشارات توس ۱۳۶۹، صص ۶۷، ۶۸، ۱۳۱ و ۱۳۲.

۱۲- ر.ک: شاهنامه فردوسی همراه با خمسه نظامی، (چاپ عکسی) با مقدمه دکتر فتح‌الله مجتبابی، مرکز دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، ص پنج مقدمه.

۱۳- همان، ص ۵۶۹.

۱۴- ر.ک: یادداشت‌های شاهنامه، بنیاد میراث ایران، نیویورک ۲۰۰۶، بخش دوم، ص ۳۰۹.

۱۵- درباره تفاوت داستان اصیل و الحاقی در نسخ شاهنامه، ر.ک: خالقی مطلق، جلال: «نبرد رستم فرخزاد با سعد و قاص (حماسه و تاریخ)»، نامه ایران باستان، شماره ۷، بهار و تابستان، ۱۳۸۳، ص ۸.

- ۱۶- برای دیدن این روایتها: ر.ک: آیدنلو، سجاد: «بررسی فرامرزنامه»، نامه پارسی، شماره ۳، تابستان ۱۳۸۳، ص ۱۷۹.
- ۱۷- ر.ک: فردوسی نامه، ج ۱، صص ۱۲۸-۱۳۰.
- ۱۸- به ترتیب، ر.ک: هفت لشکر، همان، ص ۱۹۶؛ زیری، مرشد عباس: داستان رستم و سهراب، به کوشش جلیل دوستخواه، انتشارات توس ۱۳۶۹، صص ۳۶۰، ۳۶۱ و ۳۷۰؛ کلیات رستم نامه، تهیه و تنظیم محمد فرسایی، مطبوعاتی حسینی، بی تا، ص ۲۸.
- ۱۹- ر.ک: توکل بیک: تاریخ دنگشا (شاهنامه نثر)، تصحیح احیا محمد آقازاده، پژوهشگاه فرهنگ و هنر اسلامی ۱۳۷۸، ص ۱۰۶؛ این روایت منظوم در شاهنامه نسخه بریتانیا (۱۲۴۶-۱۲۴۹ ه.ق) به نام فردوسی افزوده شده است. ر.ک: صفا، ذبیح الله: «وزننامه سکاوندکوه، دو روایت از یک داستان حماسی»، هفتاد مقاله (ارمغان فرهنگی به دکتر غلامحسین صدیقی)، گردآوری: یحیی مهدوی - ایرج افشار، انتشارات اساطیر ۱۳۶۹، ج ۱، ص ۷۹.
- ۲۰- ر.ک: طومار شاهنامه فردوسی، به کوشش سید مصطفی سعیدی - حاج احمد هاشمی، انتشارات خوش نگار ۱۳۸۱، ج ۱، ص ۵۲۲.
- ۲۱- مستوفی، حمدالله: تاریخ گزیده، به کوشش عبدالحسین نوایی، انتشارات امیرکبیر، چاپ سوم ۱۳۶۴، ص ۸۸.
- ۲۲- ر.ک: قزوینی، یحیی بن عبداللطیف: لب التواریخ، انتشارات بنیاد و گویا ۱۳۶۳، ص ۵۹.
- ۲۳- از این شیوه درست علمی در بعضی از مقالات محمود امید سالار، شاهنامه شناس و فولکلور پژوه ایرانی ساکن آمریکا، استفاده شده است.
- ۲۴- عطار، فریدالدین: مصیبت نامه، تصحیح نورانی وصال، انتشارات زوار ۱۳۳۸، ص ۳۶۷.
- ۲۵- ر.ک: ریاحی، محمد امین: سرچشمه های فردوسی شناسی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، چاپ دوم ۱۳۸۲، ص ۲۱۱؛ قزوینی، محمد: یادداشتها، به کوشش ایرج افشار، انتشارات علمی ۱۳۶۳، ج ۶، ص ۱۴۹۴.
- ۲۶- ر.ک: فردوسی نامه، ج ۱، صص ۱۳ و ۱۴.
- ۲۷- قزوینی، زکریایان محمدبن محمود، آثارالبلاد و اخبارالعباد، ترجمه با اضافات از جهانگیر میرزا قاجار، به تصحیح و تکمیل میر هاشم محدث، انتشارات امیرکبیر ۱۳۷۳، ص ۶۸۳.
- ۲۸- در اهمیت و قدمت روایات شفاهی همین بس که داستانهای ملی و پهلوانی ایران هم نخست به صورت زبانی و سینه به سینه منتقل می شده اند و بعدها با تدوین کتبی در آثاری چون خدای نامه ها، مجموعه ها و اخبار داستانی مستقل و شاهنامه های منشور و... مأخذ مکتوب شاهنامه فردوسی و منظومه های پهلوانی پس از آن واقع شده اند. برای آگاهی بیشتر در این باره، ر.ک: خالقی مطلق، جلال: «حماسه سرای باستان»، گل رنجهای کهن، صص ۱۹-۵۱؛ مختاری، محمد: حماسه در رمز و راز ملی، نشر قطره ۱۳۶۸، صص ۷۵-۵۲.